

کتابخانه
جلس شورای
اسلامی

۱۰۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۶۵۲

کتاب به نام نقل الصلوة و عمرتها

مؤلف بدیع الصنائع

مترجم

شماره قفسه ۱۵۸۸۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب به نام نقل الصلوة و عمرتها

مؤلف بدیع الصنائع

مترجم

شماره قفسه ۱۵۸۸۷

و تپ و دبار مغا عین مغا عین فاعلاق و از اکتون استمال
 کند و از این پیش کل و با فاعلاق مغا عین مغا عین و از این
 کتوف استمال کنند و چون اصول بخوبی بر عجب و انشا
 زفاغات این چنین شد سترغ در مقصود و کتب که بیان
 صنایع و بر اعیان میاید که بیان مشغولات و مشغولات
 و آنچه اینجا مذکور شد بقدر احتیاج است و این نیز و غیر
 دارد که آن فن را در کتب تکمیل القضاة که بعد از آن کتاب
 زیاده نبوده خواهد شد ان شاء تعالی بفضل عاده و التوفیق
 من الله و ان دایره که خواهم سلمان بجهت ظهور و بر صفت
 منقوع او در این رساله در صفت مدونه آورده خواهد
 و بقاء عرب محضات کلام را در نوع اعتبار نمود و اندک
 اول محضات و آیه که منبره حسن و اقی و بر پشت و نوع دوم

و تپ و دبار مغا عین مغا عین فاعلاق و از اکتون استمال
 کند و از این پیش کل و با فاعلاق مغا عین مغا عین و از این
 کتوف استمال کنند و چون اصول بخوبی بر عجب و انشا
 زفاغات این چنین شد سترغ در مقصود و کتب که بیان
 صنایع و بر اعیان میاید که بیان مشغولات و مشغولات
 و آنچه اینجا مذکور شد بقدر احتیاج است و این نیز و غیر
 دارد که آن فن را در کتب تکمیل القضاة که بعد از آن کتاب
 زیاده نبوده خواهد شد ان شاء تعالی بفضل عاده و التوفیق
 من الله و ان دایره که خواهم سلمان بجهت ظهور و بر صفت
 منقوع او در این رساله در صفت مدونه آورده خواهد
 و بقاء عرب محضات کلام را در نوع اعتبار نمود و اندک
 اول محضات و آیه که منبره حسن و اقی و بر پشت و نوع دوم

محضات و آیه که منبره حسن و اقی و بر پشت و نوع دوم
 اول را علم بلاغت میگویند و آن را سبب کثرت محبت
 در علم ساجده اندکی علم معانی و دیگر علم بیان و بیان
 دوم را علم انواع بلاغت میگویند و از این سبب قله محبت
 نسبت به علم بلاغت یک علم ساجده اند و آن علم مدینه است و
 و شعرای علم بعضی از محضات و آیه که اشهر و اگر اکتون
 بود مثل نیش و استعارات و کنایات محضات کلام عرب
 هم کرده اند و مجموع را صنایع میگویند و بیان از علم صنایع
 و با کجای محضات کلام محضه مذکور سه قسم گفته اند که هر قسم
 یا حسن لفظیست و یا حسن معنوی یا حسن مجموع لفظی
 و نیز بر این مقام مدین رساله در سه صفت او ایاد **اصول**
 در بیان محضات لفظیه و آنچه پیش از است از محضاتی که
 ظهور است چنانی راجع است بدانکه اصل در محضات لفظیه
 که کلام بر وجهی او ایاد بد که در تقسیم معنی و لطافت آن

محضات و آیه که منبره حسن و اقی و بر پشت و نوع دوم
 اول را علم بلاغت میگویند و آن را سبب کثرت محبت
 در علم ساجده اندکی علم معانی و دیگر علم بیان و بیان
 دوم را علم انواع بلاغت میگویند و از این سبب قله محبت
 نسبت به علم بلاغت یک علم ساجده اند و آن علم مدینه است و
 و شعرای علم بعضی از محضات و آیه که اشهر و اگر اکتون
 بود مثل نیش و استعارات و کنایات محضات کلام عرب
 هم کرده اند و مجموع را صنایع میگویند و بیان از علم صنایع
 و با کجای محضات کلام محضه مذکور سه قسم گفته اند که هر قسم
 یا حسن لفظیست و یا حسن معنوی یا حسن مجموع لفظی
 و نیز بر این مقام مدین رساله در سه صفت او ایاد **اصول**
 در بیان محضات لفظیه و آنچه پیش از است از محضاتی که
 ظهور است چنانی راجع است بدانکه اصل در محضات لفظیه
 که کلام بر وجهی او ایاد بد که در تقسیم معنی و لطافت آن

و احکام ترکیب و سلامت آن اختلافی بدید نیاید و آنکه در کتب
 و ترمین الفاظ کوشد و چشم از حال احلال معنی پوشند
 یا آنکه مثل معنی خاص گویند و طریق احسن و این نیز و محضات
 لفظیه بسیار و بی شمار است اما در این رساله اگر اوقات
 بر بجهت است و ان این فن اعتبار کرده اند اقتضای خواهد
 افتاد و **مکر** از آنکه بالار از است و ان بتوان ساخت و
 طریق ظهور سترای علم است که در گفتن صنایع و بیان آن
 ترجیح را مقدم میدارند بجهت آنکه آن صفت بر وجه حال جز
 در مطلع او نمی آید و هر چند که بعضی از ارباب غریب اند
 از اقسام شیخ ستروده اند و بیان معنی است مش که کثیر لغت
 است یعنی ترجیح مع الحس موقوف است بر بیان کتب
 اما این رساله بر زبان فارسی نوشته شد بر مبنی ظهور
 علم ابتدا بر صبیح موده شد **مکر** قبول اگر صفای عربیست
 از آوردن کلام بر وجهی که چون در کتب کلام را خواهد

و احکام ترکیب و سلامت آن اختلافی بدید نیاید و آنکه در کتب
 و ترمین الفاظ کوشد و چشم از حال احلال معنی پوشند
 یا آنکه مثل معنی خاص گویند و طریق احسن و این نیز و محضات
 لفظیه بسیار و بی شمار است اما در این رساله اگر اوقات
 بر بجهت است و ان این فن اعتبار کرده اند اقتضای خواهد
 افتاد و **مکر** از آنکه بالار از است و ان بتوان ساخت و
 طریق ظهور سترای علم است که در گفتن صنایع و بیان آن
 ترجیح را مقدم میدارند بجهت آنکه آن صفت بر وجه حال جز
 در مطلع او نمی آید و هر چند که بعضی از ارباب غریب اند
 از اقسام شیخ ستروده اند و بیان معنی است مش که کثیر لغت
 است یعنی ترجیح مع الحس موقوف است بر بیان کتب
 اما این رساله بر زبان فارسی نوشته شد بر مبنی ظهور
 علم ابتدا بر صبیح موده شد **مکر** قبول اگر صفای عربیست
 از آوردن کلام بر وجهی که چون در کتب کلام را خواهد

خواه نظر ملاحظه کنند بر لفظی از هر بخش مساوی باشد یا لفظی
 که مقابل است از بخشی دیگر در وزن موافق باشد یا بود
 حرف از این یا متقارب باشد و بعضی ایشان تقارب را نیز
 شرط کرده اند اما پیش سترای علم موافقت الفاظ و حرف
 اعراس سر طسست و مراد از حرف اعراس حرف ر و صیت
 و آنچه منبره او است چنانکه در ویش مفعول لفظی و در
 در هم کوبش مفضل و طعاش ده و در میان حرف و او اندکی
 نظر و پذیر این اصفت این است حضرت عدا و مدار صیت
 چنان و نیز در میان نیم فصل چهار گران رسید پان سیم
 و صل بکار و این رباعی اکثرت ای روی تو کو که جهان
 از این وی بوی روان شاد بوی تو بیدار جان
 و شانی کینوی تو چون سپ تکان خزان و اگر رعایت
 کند که الفاظ در حرکات و سکنت نیز موافق باشد در
 غایت لطافت باشد چنانکه بکهای ریت و دوم تن بوی

خواه نظر ملاحظه کنند بر لفظی از هر بخش مساوی باشد یا لفظی
 که مقابل است از بخشی دیگر در وزن موافق باشد یا بود
 حرف از این یا متقارب باشد و بعضی ایشان تقارب را نیز
 شرط کرده اند اما پیش سترای علم موافقت الفاظ و حرف
 اعراس سر طسست و مراد از حرف اعراس حرف ر و صیت
 و آنچه منبره او است چنانکه در ویش مفعول لفظی و در
 در هم کوبش مفضل و طعاش ده و در میان حرف و او اندکی
 نظر و پذیر این اصفت این است حضرت عدا و مدار صیت
 چنان و نیز در میان نیم فصل چهار گران رسید پان سیم
 و صل بکار و این رباعی اکثرت ای روی تو کو که جهان
 از این وی بوی روان شاد بوی تو بیدار جان
 و شانی کینوی تو چون سپ تکان خزان و اگر رعایت
 کند که الفاظ در حرکات و سکنت نیز موافق باشد در
 غایت لطافت باشد چنانکه بکهای ریت و دوم تن بوی

چشمشاد من و پیاید دانست که از مکرار ابطها مستعد
و زبانی نیست و در نظم از مکرار که بجهت ردیف باشد هم یکی
نیست چنانکه رودکی گفته کس فرستاد مبر اند عیار مرا که کن
ماد غیر اندر سپاس مرا و این را از باب این فن از قبل متبحر
و آشته اند و از اختلاف در وزن که بجهت قافیه باشد هم یکی
نیست چنانکه درین قصیده درشید و طوطا علیه الرحمة باری
ای منور بتو بخونم جلال وی معتز بتو رسوم کمال تو بپای
است صدر تو ز بزم اسماعیل قدر تو ز جمال خدمت تو معلول
و دولت حضرت تو مقبل اقبال در حدائق التمر گفته که این قصیده
بس دراز است و از اول تا آخر صفت و غالب سخن من
الست که پیش از من کسی در عرب و عجم قصیده تمام مرصع گفته
و بعضی احقاف از او را بطحا نیز جاری داشته اند و شالی
صفت از قصیده مصنوع خواصه سلمان ابن بیت است از بحر
بحر مثنوی سالم صفای هفت دویته صفای گلستان دارد و بخوا

است که تیر موی با و دان دارد و جماعتی از صفای عرب
 را صنعتی علیحدہ نداشته اند بلکه از اقسام شیخ سروده اند
 چنانکه مذکور شد و موافقت تمام الفاظ هر دو بخش ارکام
 وزن و حرف اخر شده و مذکور شد و لفظ اخر از
 دو بخش موافق باشد ان در پیش اینجاعت از قتل رصفت
 این جماعت دو طایفه اند طایفه بر قبیع را مخصوص دانسته اند
 و طایفه دیگر در نظم و نثر چاری دانسته اند و این صفت را که
 بر صبیح نام کرده اند از ترصیع عقد گرفته اند و ان چنان است
 که در یک باب عقد است مثل انخوا هرست که در جاب دیگر
 و وجه سیمینا هرست **ترصیع** بدانکه چون ترصیع با صنعتی
 دیگر منضم شود موجب کمال جمال او میشود و از جمله منضمات
 شعر از غایت ارز با ترصیع اعتبار تمام میکند بحقیق است
 و صحنی بحقیق و اقام او بعد ازین سپین خواهد شد انست
 تعالی و انچا باشد که گفتا نموده شد چنانکه
 که از کوی بیرون طالع

دوام یابی بجا شد ز کسب حکم یابی و اگر رعایت نکند که مصراع
تجاء بحقیق مصراع اول باشد احسن و اکمل باشد چنانکه
خیاری مدام میا و بمن نیاری مدام میا و بمن نیاری
بکند که در صورت خلقی نیز منواق باشد در رعایت کمال باشد چنانکه
نیاری و ادم میا و بمن نیاری و ادم میا و بمن نیاری
یعنی دایم پیش من میا و اگر بوزن من شرایم نیاری نیار
را را بر پای من و مثال این صنعت ارفقیه مصراع این است
است از بحر جزمین سالم و مسکن کیوی قوت حیثیت
هر تا را تا را بر رشک ایوی ملت حیثیت به تا را تا را
مصراع شش مصراع شش مصراع شش مصراع شش
نیز میگوید دلفت بحر می باشد بود ملت و جاس یعنی نجابت
است و در اصطلاح عبارت از مشابهت و فقط یا بیشتر و گاهی
از زوجه که در بیان انواع و اقسام او بین خواهر شده
بر دو نوع است بحقیق لفظی و بحقیق غیر لفظی و این دو نوع اگر

چون بعضی صور را یکدیگر جمع می‌شوند اما بحث از یکدیگر
متمم از چنانچه معلوم خواهد شد اما بحثی لفظی عبارت
از شایسته الفاظ در تمام عدد و حروف و انواع آن
و هیات آن مآورد اکثر آنها بشمار مواضع در ترتیب
حروف بر قول جمهور و پیش بعضی آن نیز شرط نیست چنانچه
مقبول در بیان اقامش مذکور خواهد شد و اقامه معز
آن چنانچه صاحب مضاعف فار الحاح گفته عشت **اول** بحث
باشد بحسب بحث تام و از آن بحثی مصرح تیر مکه یزد
عبارت است از آنکه الفاظ مختلف المعنی موافق باشد
بحسب لفظ و موافقت تامه و در مواضع تامه است
که موافق باشد در عدد و حروف و انواع و ترتیب آن
و هیات حاصله از حرکات و سکات و تشدید و تخفیف
و مد و قصر چنانکه **ثانی** حذایا عرض است که بحسب
ام و اریان در حویش و چنانکه عرق روزی است که

در عدد حرف و ترتیب و میات ما اختلاف بحسب نوع یکی
حرف یا دو حرف بشرط آنکه حرف متشابه حرفت الحذف باشند
و حاصل کلام آنکه الفاظ متجانسه بر وجهی باشند که اگر اختلاف
بحسب نوع در کثرت یا دو حرف نباشد میان ایشان بختیست
باشد و حرف مختلف چون یکی باشند میثاید که در اول احد
التجانس باشد و میثاید که در وسط باشد و میثاید که در
باشد و جامع این احتمالات مسراع اخرا اینست زید
در و میثاید که در انجام کار مستمیل حسن و میل حسن
و کمال مار و هم چنین هرگاه اختلاف بدو حرف باشد احتمالات
بلا عارضیت و جامع این احتمالات این رباعی گفته
مبتدئه از علم حب سرور مشکیه حمودا چه عجب معلوم
تر از آن تست میشم محمودم از حقیق و بر و هر طرف هر طلب
و مولانا قطب السالین علامه تعلیمه تعلیمه دار السلامه
از صاحب قشاح نقل کرده که این بختیست که اختلاف کثرت
ان بعضی

باشد بحسب مضارع میگویند و از آنکه اختلاف بدو حرف باشد
 بحسب مطرف میگویند و عبارت مضارع را بمن طریق شرح کرده
 و مولانا سعد الدین فشارانی رحمه الله فیما من المعانی تابع او
 شده و امیر سید شریف قدس سره لطیف عبارت مضارع
 باین شرح کرده اختلاف بتجانبین را خوا بگویند باشد و
 بدو حرف بحسب مضارع میگویند و بحسب طرف نیز میگویند که
 مضارع احتمال هر دو نوع شرح دارد و چون امیر سید شریف متا
 طراست غایب تحقیق کرده که نقل علامه اصلی ندارد و بنا بر آن
 حرف لغت کرده و صاحب مضارع و صاحب متا آن قسم را که
 اختلاف بتجانبین بدو حرف باشد داخل بحسب داشته اند
 و شعرا یچیم گفته اند که بحسب مطرف است که تجانبین باشد
 حروف مفتوح باشد مگر حرف احوش و ایشان و ت مخمخ
 و آن حرف شرط نموده اند مثال بحسب مطرف را توضیح داده اند
 این بیت است از سحر سیرج معلوی
 ارب عشق تو شدم بدخسته

[illegible]

و غایبان را بحقیق محقیف میگوید و همچنین هرگاه اختلاف
در دو حرف باشد سه احتمال دارد و جامع آن سه احتمال این
ست سه ایت و محبوب حاکم نبوت که با سبب و مطلوب
حاصل نبوت و صاحب ایضاح و صاحب بیان این مرتبه
که اختلاف بتجانیین در دو حرف غیر قریب الخرج باشد و محل
تحقیق لفظی نداشته اند و کلام مضحح بر وجهی واقع شده
که مردم نمیتوانند و باینکه او این را داخل بحقیق لفظی داشته
و مولانا قطب الدین علامه موضح کرده بدخول این قسم
و بحقیق لفظی و شعاعی عجم بحقیق لاحق را قسم علیحدہ را
بحقیق لفظی شمرده اند بلکه اگر اقام کرد و اعتبار
کنند و اندوین قسم که او را اختلاف بتجانیین در دو حرف
ازین باشد اعتبار کرده اند و داخل بحقیق مطرف داشته
چنان که گذشت و لهذا از برای این صفت درستی
مصنوع مثالی تیار کرده و در جمعیته تحقیق لاحق است

که هرگاه که متجانس مخالف باشند در بعضی حروف اصلی دروی
 است که میان حروف مخالفه و پخرج باشد فرع است
 لایق است بان اوجیت حمایت و بعضی از اهل عرب بحسب
 و تحسین لایق را تحسین هزئیت نام نهاده اند بحسب که در ایندن
 آنها بطالع حال تحسین **ششم تحسین** بعضی از تحسین قلب
 نام نهاده اند و سغری علم ان را از اقسام تحسین فخره اند و اصل
 مست قلب داشته اند اما مولانا قطب الدین علامه و صاحب
 الفاضل موافق باشد در عدد و حروف و انواع و میات و این
 رتبه جمع حروف تحسین شده باشد و جامع هر دو طریق است
 این بیت راز من زار پس دیگر نسبت کما بقولم کروش
 این مکیه است که مناسب ان است که این را داخل تحسین
 اگر چه از بعضی حقیقات داخل قلب نیز باشد بحسب که در این بیت

بسم الله الرحمن الرحيم
 و اذا قدر ان ينجو المذنب
 سكون ما هو كائن في ذلك
 و اذا قدر ان ينجو المذنب
 سكون ما هو كائن في ذلك
 و اذا قدر ان ينجو المذنب
 سكون ما هو كائن في ذلك

اختلاف متجانس در عدد حروف و انواع و است عبارت کردن
 و اختلاف در رتبه را اعتبار کردن ترجیح ملا بحسب آداب اهل
 اصطلاح مناقشه نمیتوان کرد **فصل** در اقسام مذکوره تحسین
 بحسب عارض شدن بعض احوال و اوصاف اسماء نهاده اند و از
 اعتبار کرده و طالب این فن را ناچار است از دانستن ان که
 انچه تحسین مروج است و از ان تحسین که در تحسین مروج و
 حجب نیز میماند و ان عبارت است از آنکه در اخر اسجاع با ایا
 احد التجانس را هم کنند با دیگری خواه تحسین نام باشد
 وقت کل کشت مل مار پار نوزد زن مست چون هزار بار
 و خواه غیر نام چنانکه سوره جبر من کرده با اختیار بار کرد
 کریم میان کوه و بازار و پیش صاحب الفیاض لازم نیست که
 متجانس در احوال است یا اسجاع باشد و امیر سید شریف
 مفتاح را بان طریق شرح کرده و از مثالی که رسید و طوطا
 آورده چنین معلوم میشود که اگر در میان متجانس این که نه



و چون متجانس را در کسبه ایات با اسجاع می آرند میاید که
 این تحسین را باعتبار متجانس محبت نام نهاده باشند و میاید که
 بان اعتبار محبت نام کرده باشند که عرب میگوید خیل محبت
 ان اسبان را که مردم ایشان را به پیروی خود میکشند و هر که
 را از ان حبت میگویند و چون اینجا دو لفظ متجانس را در
 ایات یا اسجاع ذکر میکنند پس گویا متجانس اسبان حبت
 الفاضلند یا آنکه احد المتجانس حبت مجازن دیگر است پس ان
 تحسین را باعتبار متجانس با یکی از آنها محبت نام کرده باشند
فصل در بعضی از عرب عبارت است از تحسین که احد المتجانس
 مرکب باشد و دیگری موز و پیش شرای عجم عبارت است از آنکه یکی
 از متجانس مرکب باشد با هر دو اما قسم اول چنانکه **بیت** اگر
 زویم نباشد و دست مردم ز ما نه بدش صد در دست
 و اگر این متجانس در کتب نیز مانند کلمه کیر باشد چنانکه در
 بیت گذشته از امضا به سبب گویند و اگر در کتب مختلف باشند

و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول

رواست و مثال این است **بیت** ده مرا بادل مختار تو کار بکنند
 در این دلم و دکن تو ناز من باند خجل به پیش گذار تو زار باکی
 و در این دلم و دکن تو ناز من باند خجل به پیش گذار تو زار باکی
 که کلمات متجانس مترادف یکدیگر افتد و باشد که مترادف باشد
 یعنی آنکه فاصله باشد میان ایشان چنانکه در رباعی گذشته
 و چنان که مغزی گفته **بیت** ای کوی رخ سخن کویت کویم دی بوی
 شوم به پیش ویت رویم و این جنس را که در دو مورد و در
 پیش است از تحسین مروج و تحسین که در مورد یکی نباشد و در
 یکدیگر تحسین مکرر از عقیده و مضمون این بیت است از مجموع
 معاصر معاصر معاصر معاصر معاصر معاصر معاصر معاصر
 و مکرر و در لغت باز کردید و لغت وارد و از با یکی که
 شدن و در بعضی ظاهر است و کتب در لغت پس سبب است

و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول
 و لا تعجل ان تقول

از امزوق خوانند چنانکه ای کشته ز شرم رنگ روی تو گل آلود
چون آب شده پیش روی تو کلاب و مضایع و کج پیش مشایخ
و مخصوص داشته اند بکشش تمام و سغای عجم این بختیص کرده
و بعضی دیگر از اهل بیت گفته اند که بختیص مکتب را شاه به موقوف
و قتی میگویند که ترکسپ از و کلمه مستعمل باشد و آن اگر ترکسپ از
کلمه و بعضی کلمه دیگر واقع شود چنانکه فندسج حاصل
زین دیار بجز هفت و صصرت و در دیار یا آنکه احدی اینین کلمه
باشد از کلمه و حرفی از حروف موضوعه از برای معانی مثل با و در
و قاف و خطاب و میم و مثلم و و او عطف چنانکه مذام بخار و کف
دوم بر پیش تو کمتر ز خاک دوم از پیش مرموس کومند و چه
متنیه است که احدی اینین روم کرده است هست بعضی آنکه
دیگر بجز این از حروف معانی و مثال بختیص مکتب از مقصیده
موضوع این بیت است از بجز مقصوب مطوی ^{مطوی} باید مدح طرف
چنین عکس روی بختیص از حیا عارض او شد دیده بایسش

تا چند بنی دشمنی سازید و
انگشت و این بیانی که تا
سازید بکشد که
لا تعقدن علی بنی صدر
الا اذا ما کانوا منکم
و انکم لمن یوفون قدرکم
فلقد احطت فتل فتل
و اذا اجلبت فتل فتل
ان جا صاحبها و الا فتل
ولا تاتین منبغض
ولا تخرجن منک
ولا تخرجن منک

لکنت

و ابغضنا ابغضت غیر میان نهال عداوت چه تو کلماتی
فانک ما تدرستی البغض مانع بهنم رخنه از پی اشتی

نام کرده اند و نام در لغت دو فرزند از یک شکم را میزن است و چون
و چون متجانین بسبب شایسته و معبرتی خفی مانند توانان اندیک
بختیص را بنا بر این متر نام کرده اند و مولانا قطب الدین علامه گفته
که از هجرت بختیص خفی است آنکه چون نظر کنیز بکفویت حروف
الغالی و انفصالان بیان دو لفظ تصحیف متحقق شود مثل
لفظ کفوی و غونوئی هرگاه نظر با انفصال و انفصال حروف کنند
تصحیف مسعود بن و میس میشود و سغای عجم این را اعتبار کرده
آیا پیش مضایع عرب جبر است و از تخفیه آنچه پیش عرب رلق
شده است که از فاصلی پرسیده اند که استنصع ثقه پیش
تصحیف یعنی لفظ استنصع ثقه را چه جبر است تصحیف ان فاعل
گفته است بقیه یعنی او روی تصحیف از یعنی لفظ پیش
لغة تصحیف است و کلام او این معنی نیز میسرید که لفظ آیت
تصحیف است **بختیص** و آن عبارت است از آنکه میان
میان الفاظ بر وجهی باشد که از دو قسم از اتمام بختیص منوی

تا چند بنی دشمنی سازید و
انگشت و این بیانی که تا
سازید بکشد که
لا تعقدن علی بنی صدر
الا اذا ما کانوا منکم
و انکم لمن یوفون قدرکم
فلقد احطت فتل فتل
و اذا اجلبت فتل فتل
ان جا صاحبها و الا فتل
ولا تاتین منبغض
ولا تخرجن منک
ولا تخرجن منک

لکنت

بختیص غیر لفظی برسته قسم است **اول** بختیص خطی و از امضای
و مشاکله و تصحیف نیز میگویند و آن عبارت است از آنکه الفاظ مختلفه
بجسب نقطه مشابه یکدیگر باشند و کلمات چنانکه قوی گشت و
روشن بدیدار شاه جهان سیاه و صمان سپاه و اگر تمام بیت
از این قبیل باشد احسن خواهد بود و این مدوه طریق چنانکه
آنکه چند چیز را در عتب یکدیگر ذکر کنند و در امری شریک سازند
چنانکه ختم چشم و خط خطا عالی باز ما زینین یارین و این
طریق اسان است دوم آنکه بطریق مذکور باشد و کلامی باشد
و مشتمل بر را بجا چنانکه خط خطا زینین یارین برود و بختیص
حرفش حد خود و این طریق عالی از اشکالی نیست و گاه میباشند
یک لفظ بکسب مکرری از چنانکه پیش پیش بختیص پیش
ماورد و تاب رفت از خویش و مثال این صفت از تصحیف
این بیت است از بجز عجم ^{مطوی} اجل که از کل من کل باورد
کل من کل باورد و بعضی از اهل بیت بختیص خطی را قسم

را چند بنی دشمنی سازید و
انگشت و این بیانی که تا
سازید بکشد که
لا تعقدن علی بنی صدر
الا اذا ما کانوا منکم
و انکم لمن یوفون قدرکم
فلقد احطت فتل فتل
و اذا اجلبت فتل فتل
ان جا صاحبها و الا فتل
ولا تاتین منبغض
ولا تخرجن منک
ولا تخرجن منک

لا تحقن فی الامور صفارا
ان النواه فراخها الاشجار



کشید فی الواقع حکم ادم از اعضا بنا شد چنانکه کرده زو برابر
وز جان شد فراغت که باشد براءت طریق و بخت در لفظ بخت
و بخت اگر عین الفعل کی بودی بختیص خطی میزد و اگر لام
کی بودی بختیص مضارع میزد پس چنین بود مذمت مامد
عتر را شرا عجم اعتبار کرده اند **بختیص** ^{بختیص} و آن
عبارت است از آنکه بختیص بیان الفاظ باشد و حاصل شود یعنی
یعنی احدی اینین مذکور باشد و اشارت کند بدیکری چنانکه
کفیم بخار مع چکنی خون عاشقان خندید و گفت آنکه مرا کشی این
زمان احدی اینین که نگار است یعنی بختیص مذکور است و در
لفظ که این که مرگشتی این زمان اشارت بختیص من و دیگر که ان
بخار است که مرگشت می نمند و این قسم را نیز سغای عجم متعین
نماید و بعضی اهل بیت و اصل بختیص مذشته اند ^{مطوی}
و وصف است که بعضی مثل این اثر و صاحب بیت و در شید
و طوطا را از جمله انواع بختیص میزد و بعضی دیگر چون



لکنت

دل از نیک که کدورت صاف کند و فرقه اول از غایب و دم خواصل
 صید نیز که ده اند و در نظم رعایت بار کرده اند چنانکه کشم از
 عشق نوز سو او در فراق مبتلا نیستت هرگز ترا غایبی پر دای
 وصال این صفت از عقیده مصنف این بیت است از بحر مع
 سخن مطلق و مخدوع ما بخدا ما خال حال بود ایم عالی
 بر احوال بود ایم و مظهر دلش چیزی را میگوید که اطراف آن
 باشد محال از نیک باقی اجزا و چون بدین صحیح فاصلها یک میکند
 موافقت حرف این بر خلاف باقی الفاظ و از طرف نام
 که در پنج حرف است چه از نظایر که او را از انواع صحیح دسته اند
 عبارت است از موافقت فاصلهای کلام خود با نظم و حواضر درون
 یا مخالفت در حرف این چنانکه گوئی اگر حصری خواص فاصلها
 و چنانکه بقول بداندیش اهل علق مناسب باشد و او را غیب
 آماهر است که باقی الفاظ بر این جنبی از کلام موافق باشند
 وزن و باقی الفاظ جنبی دیگر با اکثر آنها چنانکه کرت عیش باید

4

واداردست سود را آنگاه که در دست رسد
 و آن دوست رفقه آن دوست را که در دست رسد
 برزکی جو و کره و خای توقع کن و چنانکه شد شکوشت از پیش
 ره بکشتن بافت از کفنی و رشید و طوطا کشته کنج متوان پی
 مخصوصیت ملکه و شعر جسم این توان کلمات از اول در سر
 موازنه خواند و این چنان باشد که از اول دو قرعه تا آخر
 آورده شود که هر یک بطریقش را بوزن موافق باشد اگر
 روی مخالف مثالش مسعود سعد گوید شای که رخش از او
 هرت بود و دلیل شای که شج او را هرت بود همان اندک
 کافش زه که یکدین و اندوم تقییش بر یکدین و باشد که
 موازنه در دو بیت باشد مثالش من گویم آنکه مال غزین گیتی
 نیست با جو دوست او دیا ر و آنکه گشت سراسر کردن
 در پیش او دشوار تا آنکه کلام او ست و بحسب ظاهر در
 اعراض می یابد چنانکه او در موازنه شرط کرده که هر یک بطریقش
 بمرت روی مخالف باشند و درین دو بیت قافیا در دو بیت
 پس در این دو بیت موازنه باشد یا میتواند بود که مقصود او از

نشدن بخون گوییم که کرم
 این دو بیت شاست باشد با که موازنه در او ای قاصیه بسیار
 بی تو اگر دو خواجہ سلمان نیز هم چنین کرده در بین که در عقیده
 معنی از برای این صفت آورده از عبارت سبب سالم
 چو روی تو پا بنده اختر نباشد چو لعل تو پاکره که کوهسار نباشد
 خون خون خون خون قول خون خون خون خون
 و این الا نیز موازنه داخل سبع مذامه و این تعریف کرده که کرم
 فاعلهای مژده در پست و عجز اوست در وزن نور حرف افزین چنان
 در سبع و صاحب داخل سبع مذامه لیکن این تعریف کرده که کرم
 فاعلهای مژده در وزن مذکور عقیده سبع را عبارت داشته
 از شادی فاعلهای عقیده گفته که هرگاه که جمع الفاعلی که در یک
 قرینه است یا اگر شاعری مثل مقابل خود باشد از قرینه دیگر در
 وزن این نوع از موازنه را موازنه می گویند و عذر از موازنه
 از انفع موازنه مذامه صنعتی علمیه شمره باین تعریف کرده
 که است که کجا یا پیشتر در پیش مثل از موازنه است باشد در

و بعضی یار و زن شاه بیان دو کلمه که ملاقی ملوک می باشد میگویند
چنان که عذر خادم بیان می کند است برادر طرف مقابل
بیل است و چنانکه اگر عتاب خادم بر چهره بکشد یا چشم ضیق دهد
اقتاب نهاید و چنان که نمود روی بین یار و دید حیران شود
رعب و هوشش تن باز داشت جان شد **فانده** بداند که این
کلمه که شرایط حسن هیچ چهار است اول آنکه مفردات الفاظ
پسندیده بود و دوم آنکه ترکیب الفاظ بمعنی و حکم و خوش آیند
باشد میگویم آنکه لفظ تاج معنی باشد بر عکس چایم آنکه معانی
مفرد را نکر نباشد یعنی مکرر نباشد چنانچه گاه می باشد که یک معنی
بجایات مختلفه او ایستند تا سامع مکرر آن را توجه کند و در ظاهر
او قرار گیرد و پیش این کینه این است که این که شرایط کلام
کلمه مخصوص کسب هیچ ندارد بلکه شرایط حسن کلام است
خواهی خواه غیره هیچ و شرط حسن هیچ کجوفه دو است
اول آنکه مفرد یا عبارات لطیف نباشد و دوم آنکه مساوی نباشد
و کاتبه در معنی التواب

ان معنی تفاوت فاحش باشد چنانچه در بیان مرتبه
خواهد شد **م** باینکه اعلی مراتب هیچ از حقیقت فقره کثرت الفاظ
هیچ فقره است و تفاوت از دو لغت از فقره تازه لغت کثرت
ان الفاظ هر چند که حسن هیچ بیشتر و چون از دو در گذشت هیچ
طویل است که مثلثت بر مرتبه متوسط و مرتبه ادنی مرتبه متوسط
است که در فقره الفاظ از باز نزود و در گذرد و چون از این دو گذشت
مرتبه ادنی است و اعلی مراتب هیچ از حقیقت تفاوت و تفاوت
فقره است که فقره برابر باشند و مرتبه متوسط است فقره
لاحق اطل باشد فقره سابق با نکی معنی چنان طویل که از فقره
اعتدال در گذرد و دیگر آنکه کلام سه فقره باشد فقره سیم
جمع فقره اول و دوم باشد از نکی زیاده چنانکه مسکام
ان و فقره نیزه میگوید و در مقابل فقره سیوم و مرتبه ادنی
است که فقره لاحق بسیار اطل باشد از فقره سابق و این
عیبست اما اگر بسیار فقره است عیبست

عليك بالقلال الزيادة انما
اذا كثرت كانت الى الله مسلما
المتران القطر عليم وانما
ويستل بالادبي اذا هو امك
ان دام اكثر من يمين مكره
ان دام اكثر من يمين مكره
ان دام اكثر من يمين مكره
ان دام اكثر من يمين مكره

بج بگویند اعجاز است یعنی کلمات از فقره مثلا در این هیچ که از فقره
مافات و از مرتبه مساوات اگر لغات را که فعل ماضیست و در
او متعق و غیر متعق و لغات را که اسم فاعلت و از هر کجوه
و متون ساکن که از فقره متساویان ایشان باشد مثلا بنویس
پیشا شد و گفته اند که کلمات از هیچ مانند تواجینت در هر کجوه
گفته اند که هیچ در کلام مانند خالیست بر روی محبوب پس اگر کجوه
بیا باشد حسن و لطافت را چه و بعضی دیگر گفته اند که این سخن
و جی دارد کجوه بلکه پیشتر فواصل قرانی از انواع صحبت و بسیار
و هست که در آیات قرانی اسجاع میگویند بلکه فواصل بسیار
کجوه که هیچ در لغت اواز کجوه و قرنی و امثال اسجاست و اطراف
ان برای آیات بی ادبیت و لهذا صاحب مشاعر در تعداد جهات حسن
کلام فواصل قرانی را در مقابل اسجاع آورده و چون معنی نوی
بج را دانستی بدانکه مناسب است با ان و معنی اصطلاحی است
که چنانچه اوازهای کجوه مثلا مشابه و موافق دیگر میزند و قرنی
فالموتخیر من سوال البجیل

لحفظ على مالك مخطبه
لا تقطع فيبقى دليل
انما يعلو باخل بالبخل
فان يعلو باخل بالبخل
فان يعلو باخل بالبخل
فان يعلو باخل بالبخل
فان يعلو باخل بالبخل
فان يعلو باخل بالبخل

یونان را بنده و دستار از کمال خود که از این شایسته
این صفت را قشر نام خنده اند **ج** عبارت از آنکه در یک
بیت دو صفت متفاضل رعایت کنند بر وجهی که حرف اوین فاعله
در هیچ اول مخالف دی باشد و هیچ دوم موافق ان یعنی
اول مصرع اول را با لفظ دوم مصرع ثانی مسج میگویند
آخرین فاصله موافق حرف روی باشد چنانکه **ج** چنانچه
باز هم بجز مین هیچ را بدل هیچ صبر و در قصیده مصنوعه از
رای این صفت نیز مثال نیاورده و کجوه در لغت بسیار است
چون هر دو قرینه را که مسج یک هیچ اندازد که کجوه را در
کویا کلام را پاره پاره کرده اند پس این عمل را با این صفت
نام کرده اند **ص** مولانا قطب الدین علامه از این اثر
عمل کرده که او گفته این صفت در نظم منزله صحبت در
و او هیچ را عبارت داشته از امثال فاصله و حرف اوین
میباشد پس حالت دو مصرع می باشد و حرف اوین در
فالموتخیر من سوال البجیل

لكن لا يفنى
ومن طبعي التملح غير اني
على قدر الباطل مددت
مکن ترک تازی بکن ترک تازی
تقدیر حکمت بکن با بکن
واستغن ما اغناك
واذا تصك خصاصة
وما لا اعطى التوبه حقها
على قدر ما تعطى و بعضی

دو بیت را بنده و دستار از کمال خود که از این شایسته
این صفت را قشر نام خنده اند **ج** عبارت از آنکه در یک
بیت دو صفت متفاضل رعایت کنند بر وجهی که حرف اوین فاعله
در هیچ اول مخالف دی باشد و هیچ دوم موافق ان یعنی
اول مصرع اول را با لفظ دوم مصرع ثانی مسج میگویند
آخرین فاصله موافق حرف روی باشد چنانکه **ج** چنانچه
باز هم بجز مین هیچ را بدل هیچ صبر و در قصیده مصنوعه از
رای این صفت نیز مثال نیاورده و کجوه در لغت بسیار است
چون هر دو قرینه را که مسج یک هیچ اندازد که کجوه را در
کویا کلام را پاره پاره کرده اند پس این عمل را با این صفت
نام کرده اند **ص** مولانا قطب الدین علامه از این اثر
عمل کرده که او گفته این صفت در نظم منزله صحبت در
و او هیچ را عبارت داشته از امثال فاصله و حرف اوین
میباشد پس حالت دو مصرع می باشد و حرف اوین در
فالموتخیر من سوال البجیل

لكن لا يفنى
ومن طبعي التملح غير اني
على قدر الباطل مددت
مکن ترک تازی بکن ترک تازی
تقدیر حکمت بکن با بکن
واستغن ما اغناك
واذا تصك خصاصة
وما لا اعطى التوبه حقها
على قدر ما تعطى و بعضی

سنووی

و دومی است در وزن و در حروف قافیه چه گفته که مصراع سستی باشد که
عروض و ضربان در وزن و قافیه متوقف باشد چنانکه ابوالفتح گوید
زینت ملک قاعده علم و رسم داد عبدالحمید احمد عبدالقادر خدا که حرف
قافیه هر دو مصراع الف و وال است و وزن هر دو قافلان است از
نظم مصراع ا ح ر ب ک ه و ف م ه و ز ن م ه و ل فاعلات فاعلات فاعلات
فاعلات و اشتراط مواضع عروض و ضرب در وزن نیز هر دو کلام
چاپس و دیگر نظیر این هیز ز سینه و لفرع در لغت و در و لغت کلام
است و مناسبت این صفت با ن عل ظاهر است **تیمیه** عبارت از آن
است که در هر یک چند مصراع را بر یک قافیه از بعد از آن مصراع که
بر یک قافیه از بعد از مصراع چهارم را بر قافیه اصلی که بنامی شعری
است چنانکه از ایش غم سوخته ام که بنمای این غم و با
شادمانی نیست گمانی مردم ز غم هر خدا که چه راهی بنمای شمشیر
خدا هم کن ازین غم نزع دوت است که چهار مصراع را بر یک قافیه
از بعد از مصراع پنجم را بر قافیه اصلی این مجنون میکند چنانکه از
کشته

الا لا تعلموا اني على ما تصدقوا
 كفي يصرف الذهب اليكم وحكما
 ولت على ما فاتني مستدما
 عجب من شين من زهد
 وذكر التاد وهو الهما
 يكون ان يشرب من فضة
 ويسرق الفضة ان نالها

گفته که هر ابله زنده در اطراف حق دست می کشد در زیر سر
گفته که هر ابله زنده در اطراف حق دست می کشد در زیر سر
برون زدن چو نیا قوت نایب تا توانی رو کنون چون لاله
جام شراب و زنده باری پرشی رویی گلست و خواب با مراح تا
سحر که دست در اعشای گل نوح سیم انگیز معراج ابریک قافیه
از زمره معراج ششین را بقافیه اصل چاک کند چهری گفته
جز بد و فزاید که سکه خرام فراست با و حک از جاب خادرم
ان بر کن زان بین که بران شاخ روز است کوفی که یکی سر بین کن
زان است و همان عجب سراحت کز ان است کند چمن با
نه کل با نده نه کلزار نفع چهارم است که معراج را بر یک
از زمره معراج ششین را بقافیه اصل چاک کند لامعی ایاساتی الملم
مراد بود و معراج بین جوی لاله نام که تاسمین درین مقام نم یک نفس
بجام که کس را خاص در غلام درین منزل ای غلام اسید تو در معیت
و معراج که در معراج سیم او یا هوشم یا یخیم یا بیشتر قافیه اصل
رعایت کرده باشند و باقی سرعادی را بقافیه دیگر سوناق آورد

[illegible]

از شواستادان بنظر این کتبه نیامده بنابراین در ذکر الفروع و دیگر
اقتضای نمود و در شیوه و طوطا گفته که این صنعت چنان باشد که شاد و قاف
را که هر قسم متشابهی کند و در آخره قسم سبع نگاه میدارد و در آخر
چهارم قافیه می آید و این سطر اسطر اسجیز خوانند مثالش منوی کتبه
ای ساربان منزل ممکن جز در دیار بارین تا کیو مان زکی
کنم بر مرغ و اطلال و من ربع اردلم بر چون کنم خاک دهن کلنگ
اطلال را چون کنم از آب ششم خشین و روا باشد که اقامت صحیح
از سه زیاده شود اما شمه مودت گفته که پاریسان مسقط علی
و یک میگوید آن چنانست که هر مصرع یکو بنبر یکای قافیه در آن
مصرع ششم قافیه اصلی که نمای سفر بران شده چهارند مسقط
مودت تراست نزد یک پاریسان ایت و آن پیش از صحیح
خوانند و بدانند که مسقط اصلی و قدیم است اما ششم فیش که از
متا و شست گفته که از اصح میگویند و مسقط و چنان است که در
پاریسان نقل کرده و جاز حق از ارباب عریض گفته که فقط

خواهر امیر میرزا محمد
میرزا محمد علی بابا
همیشه کند این خط را
همیشه میرزا محمد علی بابا
میرزا محمد علی بابا
فاصله در ختم الواعی
میفرستد خواهر ادریس
میرزا و از طرف او
کارهای ایشان از پیش میجوید

در آنکه مراد از این در رسنه کشیدن و در سطح عبارات از آنکه
چنین اجزای است یا یعنی بر یک سطح از آنکه که مخالف قاضیه باشد چنانکه
مانند رسنه مراد از این باشد و اجزای مسجود مانند و از آنکه که مسجود
باشد و روی و مساید و است که مراد از این است و اجزای مسجود
معاصله کسب قطعیت نه الفاظ معزده که در حدیث و قطع است
و لقیط را بدو قسم ساخته اند قسم اول آنکه اجزای مسجود قطع
اجزای انفسیه باشد چنانکه بر سیری چه گیری و زیری و میری
فقری و صبری سیری کرین تو و این را لقیط قطع میگویند و قسم
دوم آنکه ان مواضع باشد و از آن لقیط تعین میگویند
مکن گشت تبان مردوی جانان کیش بابر امان کچی نشین تو
و پس کوه گشت که هیچ منت که حلیل از بنا گشته که شمر مسقط ان
که در حدیث آیات مثل باشد مشهوره یا منزه که وجه کند
ان آیات را قاضیه مخالف که لازم عقیده است با آنکه عقیده
تمام شود و لا بد است که ذکر عقیده بر سپید مثل است پر

[illegible]

عزیز این برای صفت جبریت و معنی مشهور و مضمون در مقدمه ذکر
 شده حاجت دیگر ازین آما مستطرد و بعد ریت و ایست مطر
 باشد مانند این ایست بعد آنکه که شد حاصل جهان را درون
 کامل از فرات شامل رعدل جنه و عادل شده غازی که در چادیا
 که بر براس شون ازین او اعد و چون بر غایت عامل سپهر سلطنت سلا
 حین ان صعد رسیدان که نام رسم و ستان ز دست نش شده
 میان سالم سالی علی این ای طالت شان از انال بر نخی در شان
 اذ نائل الهی تا بود و الا لوی سلطنت بادا باط مینش بر جا
 مشاط و مینش زائل اما سخط که صدر ریت و ایست مطر که
 باشد مانند این عزل از کبر و خوسد س مالم ای در با عر خدا
 یکیم با رمی نار بر حال یا کم کن جفا از در غم من و عیدم انی شم
 چنین ستم بوزر و او انکه گفته که در صدر ریت و ایست مطر
 یا منور که باشد ظاهر نیست بجهت انکه در صدر ریت و ایست مطر
 ریت و از منور یک پت و سرعای زیاد و کمی کجا پیش آمد و

عجبت می بیند قوم علیه
 خیر بر منظم الوداع
 اوی با لایا با دلی الدین قد قضا
 خلا ادا هم فوا بالعیش بالذون
 ستر کفری اذ اید جلد هم
 و فی اللیلۃ الظلم یفقد البدر
 و اذا کان فی نفوس کبارا
 نعبت فیما اهل الاجسام
 و منج داحت و انی من طلب
 که در که تو نای چشم گوشت

المر

در تقدیر که از صدر پت ماسوای رکن ایضا اراده گشته اند از صدر
 پت از مشط و رو پت تمام غیش شود **هر** و از اید بل معنی
 از اطرز و عکس یکویند عبارتست از اندک حرفی از کلام تقدیم
 کنند بر حرفی دیگر و از عکس کنند به بدل کنند مکان خود اول
 مکان خود ثانی و این میثا بد که در یک جمله باشد و با لغز و زیاده
 یکطرف میان این جمله و متعلق او جزا بود و چنانکه بهیچ
 کت صاحب دولتی حضرت نیکو است نیکو حضرتی مصرع دوم
 این بیت یک جمله است چه مشتمل بر یک حکمت و عکس میان یک
 طرف او که حضرتت و صفت او که نیکوست واقع شده و میثا بد
 که در دو جمله باشد و این یکدیگر واقع می شود و معنی اول آنکه
 میان طرفین این دو جمله باشد یعنی میان محکوم علیه و محکوم بر
 زخورشید در شب و از بودی پیش ازین مار زود و
 اکنون در شب سندی رخت مار این دوم آنکه میان سقطات
 این دو جمله واقع شود و میان طرفین قضیت و برین تقدیر میثا بد

عجبت می بیند قوم علیه
 خیر بر منظم الوداع
 اوی با لایا با دلی الدین قد قضا
 خلا ادا هم فوا بالعیش بالذون
 ستر کفری اذ اید جلد هم
 و فی اللیلۃ الظلم یفقد البدر
 و اذا کان فی نفوس کبارا
 نعبت فیما اهل الاجسام
 و منج داحت و انی من طلب
 که در که تو نای چشم گوشت

که اصل حکم در هر دو جمله یکی باشد چنانکه کمی فرش را عرض خواند
 از تو اضع کمی فرش را عرض خواند از جهلات پوشیده منت که
 که اصل حکم در هر دو جمله یکی است و ان خواند منت و میثا بد که
 حکم متغایر باشد چنانکه از تو اضع عرض کوید فرش را
 در جهلات فرش سازد عرض را پوشیده منت که اصل حکم در
 یک جمله کشف است و در دیگری ساحت نوع سیم انکه عکس
 مجمع اصل حکم و مستقلات واقع شود چنانکه زخان کوت
 که این سلاطین سلاطین که این زخان نوات و میثا بد که
 عکس بر وجهی واقع شود که اگر از او که کند و کلمه کلمه را عکس
 زب کلام اصل خواند همان کلام اصل حاصل شود و بر
 معکوب است و تفاوت است که انجا عکس نیست کلام
 اصل میان آیت قرأت و در معکوب است میان جود و اگر
 این را معکوس استوی نام کنند و در معیت و این عکس میثا
 که در یک مصرع واقع شود چنان که در مصرع اخیر این بیت

چون خدا و بول متعهد
 بی گونگی هم منظم
 اذ اما اذ ان الله امر الایم
 و کان ذاعقل و مع و یج
 اتم اذین و اعی قلبه
 و سل من عقله لایم
 حق اذا انقذ فی امره
 و الیه عقله لایعبر
 و کلمات
 قصه ز رخسار و در
 به عاقلان کور کرد

در

در جان که افس از بزمه چو ز کشته شام نظر کردی کردی نظریا
 و می با بد که در هر یک از مصرع واقع شود چنانکه با
 داری داری نظری با ما و ما که ز می اینجا که ز می و میثا بد که
 در جبهه بیت واقع شود چنانکه در می داری داری کردی
 کرمی داری و داری در می و جبهه این انواع که کشت از قبل
 معکوس ریت و اگر در عکس میثا بد کلام عکس تقدیر و میثا بد
 واقع شود و از معکوس مستثنی نام که در مناسبت چنانکه
 افسوس کشت عمر ما پیرم ما پیرم و عمر افسوس کشت و میثا بد
 قتل است این بیت مشهور که در اوان عالم در می دم دارن
 عالم اکرمی و عذرت و صاحب البیاض عکس را داخل میثا بد
 معنویه داشته اند و بعضی از سترای عجم گفته اند که صفت طرد
 و عکس از اسکیونیکه منی کوید بر وجهی که چون از او که
 و کلمه کلمه تا اول خواند منی کوید حاصل شود پس اول
 و بیت دوم عکس و ازین قضیت منی که در معیت و بعضی

عجبت می بیند قوم علیه
 خیر بر منظم الوداع
 اوی با لایا با دلی الدین قد قضا
 خلا ادا هم فوا بالعیش بالذون
 ستر کفری اذ اید جلد هم
 و فی اللیلۃ الظلم یفقد البدر
 و اذا کان فی نفوس کبارا
 نعبت فیما اهل الاجسام
 و منج داحت و انی من طلب
 که در که تو نای چشم گوشت

لقد جاءوا فافاد
 يا من على الجود طاع
 فليكن من غير الذل والجود
 عنت عطايا اهل الاغنياء
 فان ذل الجود مخلوفا من عود
 من استأذنيات النخيل
 لوديني قفاه غير مسلول
 ويجعل الناس من الجود عود
 ثم التخليل عليهم غير محصور

از برای طرد و عکس درود از کبر بل مثل سالم با حسان کو
 حاتم برغت توفی کسری بفرمان توفی اصف برمان توفی عیسی این
 بهنجین است شکرت برادر وزارت کوش
 ملت چون از او کزیند و طر کزیند برایش خوانند تا این ملت حاصل شود
 از کبر معارضه اوجب عیسی توفی برمان اصف توفی بفرمان کسری
 برغت حاتم توفی با حسان بهنگامیکه شربت بود در
 نمودن برادر است بعضی دیگر از سترای طرد و عکس با
 شامل از نوع کز شده داشته اند و یک نوع نو و کز زاده کرده و این
 است که شاعرین گویند که چون رتبه بعضی افراد عکس کشد بی
 دیگر حاصل شود مانند هر یک از اشیاء این نوع که شاعر گویند
 کر زانکه برافروزی این شیخ شیان را حذران بنود توفی
 دیگر میره تابان را تا لاله شود رسته نماند طرد و عکس شود
 حذران کباب حذران را از عین پریشانی تاج شود و لها
 بجای شیشی از رخ ان زلف پریشانرا و جمع اشیاء این نوع را

این قبیل است و هفت مقیده مصنوعی نیز چنین است که در این چند نوع
 معین و رتبه محکمست و از هر کدام هفت دیگر حاصل شود و چنانکه
 کسری برغت توفی حاتم با حسان توفی عیسی برمان توفی اصف
 بفرمان توفی توفی کسری برغت توفی حاتم با حسان توفی عیسی
 برمان توفی اصف بفرمان توفی برغت کسری توفی با حسان حاتم
 توفی برمان عیسی توفی بفرمان اصف با حسان حاتم توفی برغت
 کسری توفی بفرمان اصف توفی برمان عیسی توفی کسری توفی
 برغت حاتم توفی با حسان عیسی توفی برمان اصف توفی بفرمان
 و صاحب پنهان گفته که ترو عکس است که دو کلام ذکر کنند
 که کلام اول منطبق خود معتر و محقق کلام ثانی باشد و عکس
 چنانکه در کلمه طبع لاله لاله و حده لاله که در چنانکه در
 بیت خدا یا ندایم غیر از تو کس توفی عیسی یا دیگر چنانکه کلام
 صاحب کشف در او از اسود و دوم دلالت برین میکند و این را
 اصطلاح بعضی اهل عریقت است و ظاهر است که طرد و عکس کسری

از محضات مصنوعی است و لفظیه و صاحب پنهان از محضاتی ده شده که
 موجب لفظه معنی اند و این محمل و عذقه است و طرد و عکس را
 و عکس را بگوید که درین و چون درین صفت کلام بر حق خاص میرند
 و باز از او را بگویند میکنند و در طرد و عکس نام که در دو وجه تنبیه
 عکس و تبدل ظاهر است و در عبارت از آنکه کلمه را در معراج یا
 در قفاه تعلقی و دند بچیزی و باز او را در همان معراج همان تعلقی
 و دند بچیزی دیگر و این را سه مرتبه است مرتبه اعلی است که مطلقا
 در میان فاصله نباشد چنان که از هر کز الم ندیم و اهل
 بجای روی چهل روی بی هم نه که زنا دین نوکار غرت
 مرتبه ادنی است که فاصله پنهان باشد چنانکه در و این در
 بنود و معلوم شد هشت محروم از هشت ان کز درت محروم شد
 و عیون بود که در یک ملت و در تروید و افعی شود چنانکه ای پریش
 رخ خود سارغیان بی توالم بنوالم برسان و صاحب پنهان تروید

داخل صفت تروید و کشته و از او محضاتی شمرده که موجب جن
 لفظه معنی اند و صاحب ایضاح گفته که تروید را اثری نیست در
 کتین مطلقا و آنکه در عقیده مصنوعی از برای او مثالی نیامد و در
 شایکه که با برین نموده باشد و تروید در لغت باز کر و داند نیست و چون
 در این صفت لفظی را یکبار تعلقی بچیزی داده اند باز در دیگر داند
 و تعلقی بچیزی دیگر میدهند او را تروید نام کرده اند و لفظ عباد
 است از آنکه کلمه را در موضع از صدر تعلقی دهند معنی باز او را
 و عیون مزب انظر تعلقی دهند معنی دیگر مانند مانند کلمه که در این
 اه که هر چند که در دل بسک او وفا بر دل میکند باز کرد
 رشتن حجاب و مانند کلمه عود در این بیت چه حالت که
 چند دل نمونید بهر پیش می نمود و از سنجونی بار و وجه تنبیه
 است که کلام آن کلمه برود و عطف است یعنی برود و دوشستن
 است **تروید** و بعضی از او تروید میگویند و در افعال فیتین
 میگویند پیش و ضعیف عرب عبارت است از آن که شمر را بچند

از او محضاتی ده شده که
 موجب لفظه معنی اند و این محمل
 و عکس را بگوید که درین و چون
 و باز از او را بگویند میکنند
 عکس و تبدل ظاهر است و در عبارت
 در قفاه تعلقی و دند بچیزی و باز
 و دند بچیزی دیگر و این را سه مرتبه
 در میان فاصله نباشد چنان که
 بجای روی چهل روی بی هم نه که
 مرتبه ادنی است که فاصله پنهان
 بنود و معلوم شد هشت محروم از
 و عیون بود که در یک ملت و در
 رخ خود سارغیان بی توالم بنوالم
 صاحب پنهان تروید

دند

اربعین که در کربلا
 بر دوازده یا بیشتر که بر هر یک از آنها وقت کند نظم دست باشد
 مستقیم و اما مثال اگر شعرا بنهند بر وقت حدیث این است از
 کبریا که چون چکنی غلط کدزی سوی ما پیشین معذرتی
 بکش همه دل و جان بد که جزو زلبت شکر برسان
 صانعان درت چو منی بنزد دیگری سوار و غایب است که
 تا آخر خوانند منت است و در وزن سخن است مارد که بر فوای اول
 وقت کنند سوس می شود و در وزن سخن شش بار و ایاست
 میشود که چکنی غلط کدزی سوی ما پیشین معذرتی
 مان بد که جزو زلبت شکر صانعان درت چو منی بنزد
 و کری و در حرکات این اسلوب است که چون بر فوای اول
 کند الفاظی که باقی ماند چون جمع کنند چکنی باشد بر همان
 در همین که الفاظ را بعد از جمع این بیت میشود رخ خود بکش بر
 همه را بنوازا و اگر بیت حاصل در قافیه نیز موافق این ایاست
 از کبریا که بر دوازده یا بیشتر که بر هر یک از آنها وقت کند نظم دست باشد

مجلس در باغ
 بقول ان الکبریا
 لا یحککک انک فی
 اوانا الصغیر نعم نفا
 واطل عندنا لیل الامور
 و لم یات الکبریا
 فاضل الکبریا علی الصغیر
 انک کبریا بزرگ انیدم
 بر سر درخت انیدم
 گویند فضل اسم تو را بر
 که گویند بزرگ انیدم

برافروزان رخ زبا ستم افروخت دل افروخته پایا ای عذار
 ایشان بها کلن اشک بجان ما کن چیدن تو اسفند استخوان
 رخ زبا نماند تاب از رخ کن بالا مسوز از غم دل مار این اسرار
 اگر تا آخر بخوانند مستیست و موردن مخاحلین مشت بار و اگر
 توانی تا نیز وقت کنند سوس میشود و همچنین میشود که
 مدبر لاله حرا پایا با سوس صحرایش خوش ساغر صبا شدیم
 زنجرات دل افروخته پایا عذار ایشان بنا کن چیدن تو اسفند
 پیوشان رخ زبا نماند تاب از رخ کن بالا مسوز از غم دل مار این اسرار
 راجع کنند چکنی و درشتن برافروزان رخ زبا کلن پیش
 بجان مسوز از غم دل مار و اگر بر فوای اولی وقت کنند
 میشود و ایاست چکنی می شود که مدبر لاله حرا پایا با سوس
 شدیم افروخت دل افروخته پایا کن چیدن تو اسفند
 پیوشان رخ زبا نماند و ظاهر است که آنچه بعد از این توانی
 باید و ان سر صحرای سوس است از اصل شعر ایاست دیگر است از

مجلس در باغ
 بقول ان الکبریا
 لا یحککک انک فی
 اوانا الصغیر نعم نفا
 واطل عندنا لیل الامور
 و لم یات الکبریا
 فاضل الکبریا علی الصغیر
 انک کبریا بزرگ انیدم
 بر سر درخت انیدم
 گویند فضل اسم تو را بر
 که گویند بزرگ انیدم

از برای او مثالی نیارود و شرح در لاله کرباب آوردست چون
 درین صفت مکر شعرا با جمعی بنهند بر قافیه مشا بهت دارد با کمر
 شعری را مکر در باب آورد پس بنا بر این مشا بهت این صفت را
 مشع نام نهادند و بدین شیوه پیش شعری عجم عبارت از صفت یک
 دیگر است و بعد از این مذکور خواهد شد و دو قافیه بین این شعرا
 میگویند که در وی دو قافیه التزام کرده باشند و پیش ایشان
 شرط هست که اگر بر قافیه دیگر قافیه اخین وقت کنند
 باشد و مستقیم مانند این غزل بوده می نوشتم که از بهر آن
 دارم کباب نور نوشتم و میگویم که کارم خواب کجایان مستم
 عشق او که دایم خون دل میخورد از کاسهای چشم و پندارم بر
 کس غیظی که او دید و شیارم مگر خلق عالم حدیث این منید
 همیشه کباب اشک که شامان دلی بر دیگران برین او که
 کونای میث پادشاه ای عطای کی توالم دید و میش روی
 وصل خون دل چون گشت پیش چشمم حرام حجاب و ان شکر

وانا کبریا
 فدا آبا جودین را کبر
 اذ انتن التقرن المال
 علی شلوت النفق من العذر
 صل نفعک الا قافیه کبر
 علیک و انتظرا لای نفع و ان اب
 فان فعلت کنت الغدر
 فکل منوع بعد اواسع العذر
 لا کلف الله نف فاقها
 ولا تجود الایما کبر
 فان الاسراف مذموم علیک کبر
 التذیر غیر جبر جلی کبر

از برای او مثالی نیارود و شرح در لاله کرباب آوردست چون
 درین صفت مکر شعرا با جمعی بنهند بر قافیه مشا بهت دارد با کمر
 شعری را مکر در باب آورد پس بنا بر این مشا بهت این صفت را
 مشع نام نهادند و بدین شیوه پیش شعری عجم عبارت از صفت یک
 دیگر است و بعد از این مذکور خواهد شد و دو قافیه بین این شعرا
 میگویند که در وی دو قافیه التزام کرده باشند و پیش ایشان
 شرط هست که اگر بر قافیه دیگر قافیه اخین وقت کنند
 باشد و مستقیم مانند این غزل بوده می نوشتم که از بهر آن
 دارم کباب نور نوشتم و میگویم که کارم خواب کجایان مستم
 عشق او که دایم خون دل میخورد از کاسهای چشم و پندارم بر
 کس غیظی که او دید و شیارم مگر خلق عالم حدیث این منید
 همیشه کباب اشک که شامان دلی بر دیگران برین او که
 کونای میث پادشاه ای عطای کی توالم دید و میش روی
 وصل خون دل چون گشت پیش چشمم حرام حجاب و ان شکر

از برای او مثالی نیارود و شرح در لاله کرباب آوردست چون
 درین صفت مکر شعرا با جمعی بنهند بر قافیه مشا بهت دارد با کمر
 شعری را مکر در باب آورد پس بنا بر این مشا بهت این صفت را
 مشع نام نهادند و بدین شیوه پیش شعری عجم عبارت از صفت یک
 دیگر است و بعد از این مذکور خواهد شد و دو قافیه بین این شعرا
 میگویند که در وی دو قافیه التزام کرده باشند و پیش ایشان
 شرط هست که اگر بر قافیه دیگر قافیه اخین وقت کنند
 باشد و مستقیم مانند این غزل بوده می نوشتم که از بهر آن
 دارم کباب نور نوشتم و میگویم که کارم خواب کجایان مستم
 عشق او که دایم خون دل میخورد از کاسهای چشم و پندارم بر
 کس غیظی که او دید و شیارم مگر خلق عالم حدیث این منید
 همیشه کباب اشک که شامان دلی بر دیگران برین او که
 کونای میث پادشاه ای عطای کی توالم دید و میش روی
 وصل خون دل چون گشت پیش چشمم حرام حجاب و ان شکر

